

موسویان و نصری در لوبلاگ نوشتند: ایران؛ متحد ناگزیر در جنگ با تروریسم

## یادآوری این برهه از تاریخ در زمان فعلی تنش میان ایران و آمریکا، بسیار مهم است

دو کارشناس ارشد مسائل بین‌الملل در مقاله‌ای مسائل مهمی را باهدف جلوگیری از جنگ میان ایران و آمریکا مطرح کرده‌اند.

به گزارش خبرگزاری **خبرآنلاین**، دکتر سیدحسین موسویان، عضو سابق شورای امنیت ملی کشورمان و استاد دانشگاه پرینستون آمریکا به همراه دکتر رضا نصری حقوقدان بین‌الملل، در مقاله‌ای در نشریه **لوبلاگ**، با یادآوری بخشی از تاریخ و حسن نیت ایران در مواجهه با آمریکا خطاب به تندروهای جنگ طلب آمریکا نوشتند که از تاریخ میان دو کشور درس بگیرید و از جنگ جلوگیری کنید.

یادآوری این بخش از روابط دو کشور در دو دهه اخیر بسیار حائز اهمیت است. این دو کارشناس ارشد مسائل بین‌الملل ضمن یادآوری حسن نیت ایران در راستای صلح و مبارزه با تروریسم یادآور شدند که تبعات وضعیت میان ایران و آمریکا به صلاح واشنگتن نخواهد بود، ضمن اینکه بر اساس ادعایی واهی مبنی بر رابطه ایران و القاعده متذکر شدند که یکی از مهم‌ترین پیامدهای پروژۀ «مرتبط سازی ایران و القاعده» تشویق عربستان سعودی به تقویت این گروه تروریستی خواهد بود: به بیان دیگر، با مطرح شدن این اتهام، از این پس عربستان سعودی تصور خواهد کرد که در نهایت آنکس که هزینه اقدامات تروریستی القاعده و شرکاء را پرداخت خواهد کرد «ایران» خواهد بود و بر همین اساس نیز به تشدید حمایت‌های همه‌جانبه خود از القاعده و شرکا بیش از پیش ترغیب و تشویق خواهد شد. طبیعتاً، دود این خطای محاسباتی هم در بلندمدت بیش از هر کس به چشم آمریکا خواهد رفت.

**مشروح این مقاله را با عنوان «ایران: متحد ناگزیر در جنگ با تروریسم» را از نظر می‌گذرانید:**

بعد از اینکه ایران و آمریکا روابط دیپلماتیک خود را در سال ۱۹۷۹ قطع کردند، دیپلمات‌های آمریکایی دستور داشتند با هیچ مقام ایرانی در چارچوب نشست‌های دوجانبه دیدار و گفت‌وگویی نداشته باشند. آن‌ها تنها مجاز بودند در قالب نشست‌های چندجانبه، در مورد موضوعات غیرمرتبط به روابط دوجانبه دو کشور، احیاناً با همتایان ایرانی خود به تبادل مواضع بنشینند. اما حقیقت روی صحنه - و جبر مناسبات ژئوپولیتیک - همواره رؤسای جمهور آمریکا را وارد کرده است از این قاعده عدول کنند و برای حل‌وفصل معضلات جدی امنیتی به صورت مستقیم دست به دامان دولت ایران شوند. در واقع، همه رؤسای جمهور آمریکا - از ریگان تا اوباما - احیاناً در یک مقطع از زمامداری خود با این حقیقت مواجه شده‌اند!

اما شاید از میان تمام موارد «تعاملات دوجانبه اجباری»، گویاترین آن‌ها مورد افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باشد. در واقع، پس از حملات سهمگین به نیویورک و واشنگتن، چندان زمان نبرد تا مقامات آمریکا متوجه شوند که سرنگونی رژیم طالبان-القاعده در افغانستان و تشکیل یک دولت موقت برای جانشینی آن، بدون همکاری نظامی و مساعدت سیاسی ایران امکان‌پذیر نیست.

آنطور که جیمز دابینز - فرستاده ویژه دولت بوش در مورد افغانستان - اذعان داشته است، به واقع «برخلاف باور عمومی، اینطور نبود که آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر یک ائتلاف تشکیل دهد و بواسطه آن طالبان را شکست دهد. دقیق‌تر این است که بگوییم آمریکا به ائتلافی پیوست که از چند سال قبل، اواسط دهه ۱۹۹۰، به همین منظور تشکیل شده بود». آن ائتلاف نیز - به اعتراف فرستاده ویژه آمریکا - همان ائتلافی بود که ایران نه تنها تشکیل داده بود، بلکه از سال‌ها قبل حمایت لجستیکی، مالی و سیاسی آن را نیز برعهده گرفته بود تا بوسیله ۱۵ هزار نیروی پیکارجوی آن (نیروی موسوم به ائتلاف شمال) رژیم طالبان-القاعده را سرنگون کند.

باز هم به اعتراف دولت آمریکا، خروج از انسداد «سیاسی» در کنفرانس بین‌المللی بُن نیز - که در بحبوحه عملیات نظامی در مورد آینده افغانستان تشکیل شده بود و نمی‌توانست به جمع‌بندی برسد - فقط با مساعدت و ابتکار عمل فرستاده ویژه ایران - فردی به نام محمد جواد ظریف - میسر شد.

نمایندهٔ آمریکا در مورد آن جلسه می‌نویسد: «ظریف از جای خود بلند شد. یونس قانونی [نماینده هیأت ائتلاف شمال] را به گوشه‌ای از اتاق فراخواند؛ حدود یک دقیقه به آرامی با او صحبت کرد و آقای قانونی بر سر میز مذاکره برگشت و بی درنگ پذیرفت دو پُست مهم وزارتی را برای خروج از انسداد سیاسی واگذار کند». در واقع، همراهی او - که صرفاً با میانجی‌گری ظریف ممکن شد - عاملی بود که باعث شد دولت موقت تشکیل شود و حامد کارزای به جانشینی طالبان سکان دولت جدید افغانستان را در دست بگیرد.

حال، امروز که تندروهای دولت ترامپ در صدد اعمال «فشار حداکثری» به ایران هستند، یادآوری این برهه از تاریخ جهت خنثی‌سازی اخبار جعلی و فضاسازی‌هایی که به منظور ایجاد برخورد مستقیم بین دو کشور صورت می‌گیرد بسیار حائز اهمیت است:

در دورانی که بحث از آغاز جنگ در افغانستان بود، یکی از دو نگارندهٔ این متن (سیدحسین موسویان) ریاست کمیته روابط خارجی شورای عالی امنیت ملی ایران را برعهده داشت. در آن زمان، این کمیته - آنطور که او شاهد است - ساعات طولانی در مورد سود و زیان همکاری با آمریکا برای شکست طالبان در افغانستان به بحث و گفت‌وگو می‌نشست. در این جلسات، با وجود همه خاطرات تلخ و سوابق سیاه آمریکا در ایران، بسیاری از مقامات تهران - از جمله برخی فرماندهان سپاه پاسداران - بر این باور بودند که ایران می‌تواند همکاری با آمریکا و اعتماد به این کشور را در این مقطع خاص به بوتۀ آزمایش بگذارد.

نهایتاً تصمیم بر این شد که اگر تجربه همکاری موفقیت‌آمیز بود - و آمریکا از آزمونِ خود سربلند بیرون آمد - ایران - به زعم مقامات عالی تهران - تا پاکسازی کامل عناصر تروریستی از افغانستان و ایجاد ثبات در آن کشور به این همکاری ادامه دهد؛ و از آن پس از این تجربه احیاناً به عنوان یک الگو یا نقشهٔ راه برای حل و فصل مسائل امنیتی مشابه در منطقه استفاده کند.

اما دولت بوش همکاری و حُسن نیست ایران را با قرار دادن این کشور در «محور شرارت» پاسخ داد. طبیعتاً ایران نیز آمریکا را با «معضل افغانستان» خود تنها گذاشت. عربستان سعودی و «متحدین» دیگر آمریکا در منطقه از خلاء ایجاد شده برای تقویت مجدد طالبان و القاعده و توسعهٔ آن به بخش‌هایی از این سرزمین استفاده کردند؛ و امروز، پس از ۱۷ سال، آمریکا همچنان ملتسمانه به دنبال مذاکره با طالبان است تا «آبرومندانه» از این کشور خارج شود. پر واضح است، اگر چنین خطای استراتژیکی از آمریکا سر زده بود؛ اگر مقامات واشنگتن جایگاه ایران در منطقه را نادیده نگرفته بود؛ و اگر از پُشت به تهران خنجر نمی‌زدند، امروز وضعیت به گونه دیگری رقم می‌خورد!

امروز نیز، برخی در واشنگتن، کوتاه‌بینانه به دنبال این هستند تا با طرح اتهام «ارتباط میان ایران و القاعده» برای هموارسازی مسیر جنگ علیه ایران زمینه‌سازی حقوقی کنند. آن‌ها تصور می‌کنند که القاء وجود چنین رابطه‌ای به رئیس‌جمهور آمریکا اجازه خواهد داد تا برای مواجهه نظامی با ایران به قانون «مجوز توسل به زور سال ۲۰۰۱» استناد کند. در واقع، این قانون همان قانونی است که به ایالات متحده اجازه داد - با همکاری ایران - مسببین حملات ۱۱ سپتامبر و شرکای آن‌ها را مورد حمله نظامی قرار دهد.

حال جدا از اینکه طرح این اتهام واهی و دروغین احتمال رویارویی نظامی دو کشور را افزایش می‌دهد، یکی از مهم‌ترین پیامدهای پروژهٔ «مرتبطسازی ایران و القاعده» تشویقِ عربستان سعودی به تقویت این گروه تروریستی خواهد بود: به بیان دیگر، با مطرح شدن این اتهام، از این پس عربستان سعودی تصور خواهد کرد که در نهایت آنکس که هزینهٔ اقدامات تروریستی القاعده و شرکاء را پرداخت خواهد کرد «ایران» خواهد بود و بر همین اساس نیز به تشدید حمایت‌های همه‌جانبه خود از القاعده و شرکا بیش از پیش ترغیب و تشویق خواهد شد. طبیعتاً، دود این خطای محاسباتی هم در بلندمدت بیش از هر کس به چشم آمریکا خواهد رفت!

تاثیر دیگر این خطای راهبردی - در کنار تبعات اقدامات خصومت‌آمیزی مانند لیست‌گذاری سپاه در فهرست «سازمان‌های خارجی تروریستی» - این خواهد بود که آمریکا در عمل خود را از این پس بیش از پیش از همکاری‌های احتمالی موثرترین بازیگر منطقه در امر مبارزه با تروریسم تکفیری - یعنی گروه‌هایی مانند داعش و القاعده - محروم خواهد ساخت.

علاوه بر این‌ها، دولت ترامپ اخیراً تصمیم گرفته برخی معافیت‌های هسته‌ای را - که به ایران اجازه می‌داد مطابق مفاد برجام مازاد آب سنگین و اورانیوم غنی‌شده خود را به کشورهای ثالث ارسال کند - لغو کند. لغو این معافیت‌ها - که در عمل مانع ایران در انجام تعهدات برجامی خود خواهد شد - به

جریان تندور در واشنگتن مجال خواهد داد تا برای اقدام نظامی - با توسل به توجیه امنیت ملی - تلاش کند و از این رو راه را برای حل و فصل مسالمت‌آمیز مسائل دشوارتر و نامحتمل‌تر سازد.

حقیقت این است که اگر ایالات متحده آمریکا در امر مبارزه با تروریسم جدی است، لازم است از «سیاسی» کردن مقوله «امنیت» پرهیز کند و از تجربیات تاریخی و گذشته خود درس بگیرد. اگر چنین کند، درخواهد یافت که ایران بازیگر غیرقابل اغمازی است که جز با مساعدت آن پاکسازی منطقه از تروریسم میسر نخواهد بود. البته اگر آمریکا واقعاً هدفش پاکسازی تروریسم باشد!